

اما در همان اوضاع آشفته "خاندان جلیل" مشغول خانه تکانی و انتقال مازاد ثروت غارت شده و فرار بودند و بلند پایگان حکومت و ثروتمند ان و مقاطعه کاران و مشغول خروج مازاد پول های دزدی از بیت المال ملت و تدارک فرار بودند . گروهی از بلند پایگان لشگری و کشوری آستان بوسان شاه هم با تعویض قبله گاه خویش براء ، آنکه از غاظه حکومت کنندگان آینده عقب نمانند ماموران و جاسوسان و خدمتگزاران خمینی شدند . پس از سقوط دولت آموزگار دیگر عملاً "قدرت در دست نیروهای انقلابی بود . در تاریخ مطبوعات ایران بندرت میتوان آنچه ان آزادی مطبوعاتی که در زمان نخست وزیر ، اسماء شریف امامی بوجود آمده بود بیاباد داشت . در همان تاریخ بود که زندانیان سیاسی آزاد شدند و از ساواک عملاً "سلب قدرت و اختیار شد . در همان تاریخ بود که سیل خروشان انسان های خشمگین برای راه پیمائی بخیابان ها ریختند و عملاً حکومت نظامی را بی اثر و بی اعتبار ساختند . در همان تاریخ بود که آنها این شریف امامی که خود یکی از ارکان اصلی فساد و استبداد طولانی در کشور بود چنین دست و دل بازانه بطت ایران "آزادی" مرحمت فرمود ؟ این تنها نیروی انقلاب ملت ایران بود که بروزنامه ها آزادی قلم داد و زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ساواک را عملاً منحل نمود و حکومت نظامی را بیازبچه گرفت . لابد می پرسید نتیجه آن انقلاب چه شد ؟ این گناه انقلاب نبود که کاربرد اینجا کشید . این گناه همه نیروها و احزاب موجود "امام ساز" و آن دولت موقت کدائو و عقب نشینی ها و تسلیم بدون چون و چرای آنها در

مقابل آخوند ها بود که ملت ایران به چنین سرنوشت شومی دچار شد . این گناه همه آن امام سازانی است که امروز فریاد شان از دست امام زمانه با ساعانها رفته است . اگر در اولین حرکت همد مردمی آخوند ها نیروها جلو امام دست پرورد ه^۱ خویش مایستادند و آن دولت موقت پیش از آنکه کارش بگذارند در همان اوائل کار در مقابل آخوند ها مایستاد و یا لاقلا استعفا میداد هرگز سرنوشت انقلاب بدین نکبت وارد بار نمیکشید .

کار بیعت " با امام زمانه بد آنجا کشید که رئیس ساواک هم برای تقرب به پیشگاه امام یکپارچه خود را در اختیار عوامل خمینی گذاشت . او بود که مانع از بین بردن پیرونده های ساواک شد و با تحویل آن به عمال رژیم خمینی، بزرگترین خدمت را بآنها کرد زیرا رژیم خمینی با بدست گرفتن همه مشخصات کامل آزاد اندیشان مبارز کشور با شد بدترین و وحشیانه ترین طرق بنا بودی آنها پرداخت . باستناد همین پیرونده ها که " اسناد ملی ! " نامگذاری شد (همان اسنادی که عده ای از تهیه کنندگان آن بعلت جعل همین اسناد بر علیه مردم اعدام گردیدند !) گروه زیادی از مردم آزاده کشور ما را اعدام کردند و باستناد همین پیرونده ها بود که گروهی از ساواکیان کارگشته و برجسته انتخاب و بخدمت رژیم خمینی در آمدند .

روشنفکران و جوانان و متفکران و آزاد اندیشان مبارز در آن هنگام از یکطرف سرگرم بحث های سالونی و ایدئولوژیکی و پیرو پیش کردن عبارات قطعنامه های خویش و جنگ و جدال بر سر تصاحب " رهبری " بودند و از طرف دیگر برای راه یابی بدرگاه " امام سرودستامی شکستند . در چنان قبرستانی از هم پاشیده که خمینی بسا

سازش‌بای پشت‌پرده، "برند" شد و بک نهضت‌عظیم تاریخی را به نفع خود و -
بالطبع به نفع استعمار و رنطفه خفه کرد و رژیم فرعون‌ی و ارتجاعی خویش را جانشین رژیم
شاه ساخت. آیا این گناه و با دستور استعمار و با گناه خمینی بود که مسئولین "عالی
مقام!!" کشورمانند دزدان و غارتگران سرکردنه مملکت را رها کردند و با ثروت‌های
غار - شده با بفرار گذاشتند؟ اگر این ثروت‌های عظیم و سپرده های بانکی و قصرهای
مجلل و شب‌نشینی‌ها و قمار بازبها و غیره و غیره از غارت و دزدی نیست پیر از کجا
آمده است؟ مگر ممکن است از حقوق‌های دولتی و با مقاطعه کاری و تجارت مشروع
بحنین ثروت‌های باد آورده ای که حتی خارجی‌ان را هم مات و میهوت کرده است رسید؟
آیا این گناه و با دستور استعمار بود که مبارزان آزاد اندیش و همچنین مدعیان
طرفداری از دکتر محمد مصدق و مجاهدین خلق و احزاب کمونیست وابسته و مستقل و
غیره و غیره بدون قید و شرط بدنیال خمینی براه افتند و بصورت خوب بست‌های بنسای
استبدادی قرون وسطائی خمینی در آیند. آنقدر در این باره نوشته و سند موجود است
که امکان تکذیب برای هیچکس و هیچ گروهی باقی نماند. حیرت‌آور آنستکه هنوز هم
عواملی نیروی سرنوشت‌ساز توده را نادیده می‌گیرند و هنوز هم هم‌حندان همه را نیز وابسته
باراده خارجی‌ان قدرتند میدانند و برای اثبات این ادعای پوچ و بی‌اساس خویش
اظهار عقیده میکنند که شاه را خارجی‌ان برداشتند! مگر این قدرتهای خارجی
دیوانه بودند که شاهی که همه امکانات کشور را در اختیار آنها گذاشته به دست بردارند
این خود شاه بود که با پشت کردن بطلت و بستن ضومار قانون اساسی بر علیه خود قیام
کرد و این تحصیلکردگان "بلند پایه" و "اندیشمندان" دانشگاهی و نصاباران سالونی

پرومادل و وکلای فرمایشی مجلسین و تعزیه گردانان و دکانداران ایران نوین و رستاخیز و "خاندان جلیلی" و همه آن جیره خواران مقاطعه کار و غارتگران اسرافیان آنها بودند نه حکومت شاه را واژگون کردند. این ماموران عالی رتبه و وزرای تبلیغات رژیم شاه و فراشان خفقان بودند که کار سانسور را بدانجا کشاندند که حتی آکهی های تجاری را شخصاً سانسور مینمودند. این سازمان مخوف ساواک بود که با زیر نظر گرفتن همه تشکیلات مملکتی و دخالت در کلیه امور کشور و ایجاد ترس و وحشت و حمایت از ظالم و فاسد تنفر و انزجار ملت ایران را نسبت به رژیم روز بروز شدید تر میساخت. همه اینها دست بدست هم دادند و بساروت انقلاب قیام ملت ایران را تدارک دیدند. البته استعمار همیشه بکمین نشسته است و وقتی پایگاه خود را در کشوری که ریشه دوانده متزلزل می بیند برای آنکه چیزی از دست ندهد داخل میدان میشود و بفکر چاره جوئی مباد و این دلیل بر آن نیست که آنهمه سود جوئی و وطن فروشی و عیاشی و غارتگری هیئت حاکمه و "خاندان جلیلی" را بحساب استعمار بگذاریم تازه بفرز آنکه این فرضیه بوج و بی اساس را قبول کنیم که شاه را خارجی برداشتند اگر شاه بقانون اساسی احترام میگذاشت و پایگاه مردمی داشت اگر مردم بر علیه او قیام نمیکردند. اگر او تسلیم بدون قید و شرط خارجی نبود و اگر نام خارجی قدرت و جرات داشت که او را بردارد؟ مگر شاهی که آنچنان پشت بعلت کرده بود که حتی در بین جیره خواران صاحب مقام و منصب خویش کوچکترین پایگاهی نداشت نمیتوانست سرنوشتی غیر از این داشته باشد؟

درست برعکس این سیاست بافی های باطل آمریکا همه همشرد را این بود که شاه را

این مار هم مانند رفدات گذشته از تله ای که بدرون آن افتاده است نجات دهد .
اسناد تاریخی گذشته نشان میدهد که هر وقت پایه های تخت سلطنت متزلزل
میگشت امریکا بحمايت شاه برمبخواست که مهمترین آن کودتای ۲۸ مرداد بود .
پس از آن مسئله تقسیم اراضی باو توصیه شد و سپس " انقلاب شاه و مردم " بمیدان
آمد اما هیچیک از این تبلیغات و تظاهرات که فقط قرص های مسکن بودند شفا
بخش این مریض نبود زیرا تنها اروی شفا بخش اتکاء به نیروی ملت است نه اجنبی
برای آخرین بار که آثار این قرص های مسکن از میان رفت " کارتر " شخصا برای حمایت
شاه بایران آمد و در سخنرانی خود در شب عبد نوئل ۱۹۷۸ در تهران حمایت
بید ریغ خویش را از شاه اعلام نمود و برای آنکه او را از گزند آتش زیر ناکستر خشم مردم
که سالهای دراز بر روی هم انباشته شده و منتظر يك باد مساعد بود محفوظ -
نگه دارد بعد در جلب رضای مردم و باز کردن دریچه بخار این بار پزشك نسخه " -
" فضای باز سیاسی " را تجویز نمود . اما این بار مرض آنچنان خطرناك شده بود که
زمان تجویز چنین داروهائی مدت ها گذشته بود و درجه فشار در يك بخار بدان حد
رسیده بود که دیگر باز کردن دریچه بخار بنام " فضای باز سیاسی " بی فایده بود .
بهمین دلیل در يك بخار منفجر شد و سیل خروشان سرازیر گشت و همه چیز را از سر
راه خود برداشت حتی حمایت بید ریغ امریکا از شاه را تا جائیکه امریکا بدین نتیجه
رسید که دیگر این مریض در حال تزع شفا بردار نیست لاجرم با " حریف " داخل معامله
شد و مسئله " گوادولوپ " بمیان آمد . حال آنها که در ظل توجهات همایونی حکومت

و غارت میکردند برای تیرته خویش سیاست مینافند و قصه جعل میکنند

اگر قیام توده ها نقش سرنوشت سازد رزندگی ملتها را نداشت پسر اینهمه -

تغییرات و تحولات عظیم در دنیا خاصه پس از جنگ جهانی دوم را چه نیروی بسوجود آورده است؟ اگر قیام ملت هند بر علیه امپراطوری انگلستان نبود مگر حکومت انگلستان در یوانه بود که آن مستعمره پهناور را بدون جهت رها کند؟ اگر قیام و فداکاریهای و از جان گذشتگی های مردم ویتنام شمالی نبود مگر امریکا در یوانه بود که با آنها تلبیغات و صرف بودجه با آبروی از دست داده ویتنام را رها کند؟ اگر نیروی عظیم توده های کشور پهناور چین بر علیه حکومت فاسد چیانگ کایچک قیام نمیکرد مگر امریکا در یوانه بود که با آنها صرف هزیننه و اسلحه و حمایت بد ریغ خویش از دیکتاتور فاسد چین دست خالی از چین بیرون رود. اگر قیام رشیدانه ملت الجزایر بر علیه فرانسه

استعمارگر نبود مگر حکومت فرانسه در یوانه بود که قوای شکست خورده خود را از الجزایر فراخواند و اگر تنها آن عدل از ابدان شکم باره و کور دلند که چون پین

ملت ایران کوچکترین پایگاهی ندارند هنوز از معجزات و قدرت نیروی ایزال و سرنوشت

ساز توده های ملت ایران غافلند و هنوز هم چشم امید بقدرت های غرب و شرق دوخته اند

قیام و انقلاب اخیر ایران بهم آموخت که نیروی سرنوشت ساز نیروی توده ها

است و تاریخ را قیام توده ها میسازد و از دست متفکران و روشنفکران جامعه بدون

اتکاء بدین نیرو هیچ کاری ساخته نیست. اما هدایت و رهبری صحیح با متفکران و

روشنفکران ایثارگری است که با توده ها بر سر یک سفره نشسته باشند و با آنها در یک

کیم سربالین گذاشته باشند و در عمل (نه در حرف) توانسته باشند اعتماد توده ها

را بخود جلب کنند . در هندوستان استعماری هدایت و رهبری توده های پیا
خاسته با نروژی از متفکران و روشنفکران جامعه هند بود که در مشکلات و محرومیت ها
ومسئله خوراک و پوشاک با توده ها یکسان بودند . گاندی ها و نسردها و نروه در بگری
از این متفکران جامعه هند هیچوقت در صد عوام فریبی و رفاه شخصی و بیرون کشیدن
گلب خویش از آب نبودند . آنها همواره با توده ها صادق بودند . هیچوقت بخاطر چندان
ماه زندان از توده ها " باج " نمبخواستند و هیچوقت در حکومتها شرکت نداشتند و بنام
" شغل آزاد " با سازمان برنامه حکومت قرارداد نمبستند . هیچوقت خرج خود را از خرج
توده ها جدا نکردند . هیچوقت با سیاست استعماری " مخفیانه " ساختند و منافع
توده ها را نفروختند . هیچوقت بدنبال عوام برای رسیدن بقدرت راه نرفتادند (وقتی
گاندی برای خاموش کردن قیام توده های هند که مبیقت بانحراف کشیده شود یکی از
روزه های معروف خود را آغاز نمود حتی بسیاری از متفکران و روشنفکران هند در هانشان
از تعجب باز شد که چرا او بجای بهره برداری از خشم توده ها آنرا خاموش میکند اما
آنها غافل از آن بودند که گاندی نفتر رهبری داشت نه دنباله روی) . مکر میشود هم
خدا را خداست و هم خرما را .

قیام توده ها مانند سبلی است خروشان که اگر در جهت صحیح هدایت شود
باعث ایجاد کشتزارهای جدید میشود و اگر رهبری آن بدست افرادی مانند خمینی
بیفتد همه کشتزار ای آباد گذشته را نیز ویران میسازد و این متاسفانه سرنوشت ملت های
عقب افتاده و جهان سوم است که بسادگی قیامشان بانحراف کشیده میشود . اگر
متفکران و روشنفکران ما متشکل بودند و برنامه ای مستقل از خمینی داشتند و حاضر

بایثار و فداکاری بودند هیچوقت چنین موقعیت تاریخی را از دست نמידارند .

استقلال و دموکراسی هند مرهون فداکاریهای توده های جان برکف هند و روشنفکران و متفکران ایثارگرو فداکاری مانند کاندی ها و نهرو ها است . در قیام بک پارچه مردم هند مسلمانان هندی هم بخشی از همان قیام بودند اما قیام مسلمانان هند مانند قیام ملت ایران به بیراهه کشیده شد و با جدائی آنها بر طبق نقشه محیلا نه انگیس و رهبران سازشکار و عوام فریب و تشنه قدرت که علیرغم محرومیت های دلخراش مسلمانان هند با توسل بحربه پوشیده خرافات و سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مسلمانانی که در جهل و خرافات و بی خبری بسر میبردند ر جوارهند آزاد و مستقل کشور دیکتاتوری و عقب مانده اسلامی پاکستان را بوجود آوردند . هیچکس منکر آن نیست که استعماریکی از عوامل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم است . اما این دلیل بر آن نیست که همه گناهان و خطاها و بی غیرتی ها و فسادها و جاه طلبی های خویش را نیز بگردن استعمار بیاوردیم . مبارک در همه جا هست اما فقط در بدنه های ضعیف و ناتوان نفوذ میکند و این ما هستیم که باید خود را تقویت کنیم تا بدام مبارک نیفتیم . این تقویت در جامعه ما حتی در بین گروهی از روشنفکران و متفکران یا لاقط مدعی روشنفکری بصورت تقویت زندگی های شخصی در آمده آنها بقیامت محرومیت ملت خویش و ویرانی تمدن و فرهنگ کشور خویش فقط گوشش میکنند که گلیم خویش را از آب بیرون کنند و در عین حال برای نجات کشورشان در انتظار دست تقدیر " و " سرنوشتند " !

رسالت تاریخی روشنفکران مبارز در کشورهای جهان سوم

ملت روشنفکران و ملت اکثریت محروم

علل اساسی شکست روشنفکران و پیروزی خمینی در انقلاب

در کشور ما روشنفکر را با تحصیل کرده مخلوط کرده اند . این اشتباه از آنجا ناشی شده است که یکی از مراکز اصلی روشنفکری در بین تحصیل کردگان است . اما عده ای از تحصیل کرده ها تا آن اندازه در مسائل اجتماعی و عمومی غافلند که بسیاری از مردم عادی و عامی را بحیرت میبنداند از آنجا که مثلاً فارغ التحصیل رشته فیزیک فاقد آگاهی های عمومی و سیاسی و اجتماعی باشد . چندان غیر طبیعی نیست زیرا مادام که او بمطالعه و تجربیات عقلی در این رشته مهم و پیچیده نپرداخته باشد و با اصطلاح به مکتب نرفته باشد توقع خط نوشتن از او بی مورد است . اما تحصیل کردگان کشورهای جهان سوم حق ندارند نسبت بمسائل اجتماعی بی اعتناء باشند زیرا در این کشورها آنها رسالت سنگینی در تحولات اساسی جامعه خود بعهده دارند و این همان مسئله ایست که دانشمندان معروف انشتین را باعث اعتراض و حمله به متخصصین و تحصیل کردگان فاقد معلومات اجتماعی و ادراک شده است . انشتین در این باره میگوید " تحصیل کردگان و متخصصین رشته های علمی و فنی که فاقد دانش اجتماعی باشند مانند سگهان آموخته اند که هرچه یاد گرفته اند تکرار میکنند . " - اما در کشور ما هر طفل مکتب نرفته ای خود را یک سیاستمدار بزرگ میدانند !

بطور کلی روشنفکر مترقی و مبارز بآنها اطلاق میشود که :

۱ - شرایط و اوضاع و احوال عینی اجتماعی را خوب تشخیص دهند و نیازمندیهای اجتماعی را که از آن شرایط عینی حاصل میگردد بتوانند خوب درک کنند و خصائص محکوم بزوال جامعه و خصلتهای تکامل آینده را بطور علمی تحلیل کنند .

۲ - نیروی فکری خود را با نیروی و یا سرنوشت طبقات و توده های محروم جامعه توأم سازند .

روشنفکر واقعی و مبارز هرگز عقل و تفکر خویش را بدنبال روی

از دست نمیدهد بطوریکه او باید خود الهام دهنده باشد . روشنفکر بآنچه موجود است قانع نیست و همیشه آینده نگر است . یکی از وظائف روشنفکر آگاه کردن مردم است نه فقط آگاه کردن به مصائب و دردها بلکه آگاهی به اینکه تمام دردهای جامعه عوارض مرض اند نه خود مرض و باید مرض را ریشه کن کرد نه با عوارض مرض جنگید .

روشنفکر باید از همه لحظات حساس تاریخی مساعد به نفع توده ها بدون

توقف و درنگ استفاده کند و بدون اتکاء باین یا بآن و بدون دنباله روی از بتهای

زمانه مستقلاً با قاطعیت داخل میدان عمل شود و یا آنکه از انقلاب مشروطیت

تاکنون بارها و بارها چنین لحظات و وقایع تاریخی مساعد برای تحولاتی عمیق در

جامعه پیش آمده روشنفکران جامعه ما هیچوقت نتوانسته اند از این فرصت های

گرانبها بهره گیرند و حاصل همه تلاشها و فعالیت های آنها با موجب تحکیم رژیم

دیکتاتوری موجود و یا ظهور دیکتاتوری نوی بوده است و آنها همواره اشتباهات

و گناهان خویش را بکردن استعمار و با دیکتاتوری و با تقدیر و سرنوشت انداخته‌اند .
این صحیح است که تاریخ را قیام و رستاخیز توده های بزرگ بوجود می‌آورد اما
ممکن است زحمتکشان راه رسیدن به هدف خود را چنانکه باید تشخیص ندهند و بدون
رهبری صحیح راه غلط پیمایند . نقش روشنفکران مبارز راهنمایی و رهبری صحیح آنها
است . متفکران مبارز آنها هستند که توانسته‌اند در قدرت تخیل توده ها تاثیر
کنند و اعتماد آنها را بخود جلب نمایند و با صداقت و شرافت از قدرت و نیروی
آنها برای رسیدن به هدف هائیکه نیازمند بهای توده ها را تامین میکند استفاده
نمایند و این فقط در صورتی است که روشن فکر زندگی خویش را با زندگی توده ها در
آمیزد و با رنج و آلام و محرومیت های آنها عطا شریک باشد نه آنکه جدا از توده ها
برای خود ملتی جداگانه بسازد و در راه تامین آسایش خویش باشد .

در سالهای آخر رژیم شاه همین لحظات تاریخی برای ملت ما پیش آمد و
مدتها هیئت حاکمه بناچار پای " فضای باز سیاسی " را بعبان کشید اما این بار
نیز مانند گذشته روشنفکران مرفقی کشور نتوانستند از این فرصت تاریخی استفاده
کنند . زیرا آنها هیچوقت برای خود رسالتی مستقل از این یا آن قائل نبودند و
هرگز به نیروی خود و به نیروی لایزال ملت اعتماد و اعتقاد نداشتند و هیچوقت -
توده های ملت را نشناختند و همیشه با آنها بیگانه بودند . روشنفکران و متفکران
ما خود را در قلعه ای جدا از توده ها محبوس کرده بودند و ملتی جدا از ملت

اکثریت محروم برای خود بوجود آورده بودند و هرگز آمال و آرزوهای زحمتکشان را درک نکرده بودند. بهمین دلیل نشریات و رسالات و اعلامیه ها و سیستم مبارزات آنها فقط بدرآمهای داخل "حصار" و برای جلب توجه "ملت خود" و "حسن شهرت" و کسب "محبوبیت" خویش بود. شعار روشنفکران ما بدون کوچکترین توجه بخواسته های واقعی توده ها (آزادی - استقلال - آزادی زندانیان سیاسی - عدالت اجتماعی و.....) نبود که به اینگونه شعارها مورد توجه توده ها نبود زیرا شعارهایی میتوانست آنها را جذب کند و برای آنها جالب باشد که از درون جامعه خودشان برخیزد نه از درون جامعه روشنفکران. توده ها از آلام و محرومیت های عمیقی رنج میبردند که روشنفکران بکلی با آن بیگانه بودند. ملیونها دهقانی که اکثرا با حیوانات خورد هم آغل و از ابتدائی ترین حقوق انسانی بی بهره اند چه علاقه ای به "آزادی" دارند و چه میدانند که "آزادی" بچه درد میخورد؟ صحیح است که آزادی اکسیر حیات بخش برای ملتها است اما دهقان ما را آنچنان در اسارت فکری و عقب ماندگی و محرومیت های زندگی غوطه ورساخته اند که با درک و فهم و معجزات آزادی فرسنگ ها فاصله دارد. روشنفکران و متفکران جامعه ما هیچوقت با توده ها هم خوراک و هم زاغه و هم صدا و هم منزل و هم محله نبودند و هیچوقت نتوانسته بودند اعتماد زحمتکشان را بخورد جلب کنند. اگر روشنفکر ما بعلت مبارزاتش علیه استبداد بدستگاه های دولتی راه نداشت اما در هنگام خانه نشینی هم بدون انجام کوچکترین کاری همیشه از دریافت حقوق دولتی و یا مزایای شغل

"آزاد!" بهره مند بود بنا براین روشنفکران جامعه ما هیچوقت رنج کرسنگی و دریدری و بی خانمانی و ذلت و تحقیرها و خفت و خواری ها و حسرت تحصیل برای فرزندان خویش را درک نکرده بودند. میان محرومیت توده ها با محرومیت روشنفکران تفاوت از زمین تا آسمان است. بعضی مثال گروهی از روشنفکران دوران "محرومیتشان!" را در پابخت های کشوره ای متعین جهان میگردانند و از همانجا دادا بود که "زاعه نشینان" را حمایت میکردند! اگر عده ای از آنها مخالف رژیم بودند از طریق "کسب آزاد!" و کمترات و مقاطعه کاری و کارخانه داری و قرار داد های پر شر با سازمان برنامه همان رژیم از همه تنعم زندگانی برخوردار بودند و اگر درهای مدارس عالی و معمولی بروی فرزندان نگون بخت "ملت اکثریت" بسته بود مبارزان بر علیه رژیم گذشته هر یک - یک و با چند فرزند در خارج کشور داشتند و اگر فرزندان "ملت اکثریت" یعنی همان هفتاد و صد بیسواد حتی از یاد گیری الفبای مادری محروم مانده اند. در میان روشنفکران حتی بگفته هم پیدا نمیشود که فرزند با فرزندانش بمراحل عالی تحصیلات نرسیده باشد.

چطور ممکن است هم کتراتچی و مقاطعه کار و کارخانه دار و مشاور و مدیر کل و نیکسار شاه بود هم عضو نهضت ملی و طرفدار مصدق و هم همصدا با مردم زاعه نشین و حلی آباد؟ چطور ممکن است هم طرفدار "ولایت فقیه" بود هم طرفدار مصدق؟ چطور ممکن است هم طرفدار آزادی بود و هم با حکومت "ولایت فقیه" همکاری کرد؟ چطور ممکن است هم از رفاه زندگی برخوردار بود و هم از رنج

زانه نشین در عذاب؟ چطور ممکن است هم با رژیم شاه مبارزه کرد و هم از سازمان برنامه رژیم شاه قرارداد های چند ملیونی گرفت؟ همین ها بودند که حکومت موقت را تشکیل دادند و مدعی اداره جامعه انقلابی و پا برهنه ها شدند . روشنفکران جامعه ما هیچوقت در شرایط مساعد در صد در شکل خود و تشکل ملت خود بر مبنای اصول و عقایدی که بتواند خلاء فکری جامعه را پر کند بر نیامدند . آنها هیچوقت يك طرح و برنامه مثبت و سازنده نداشتند و فقط از طریق انتقاد و بر شمردن معایب و کمبود ها آنها بخاطر کسب " محبوبیت " و پسا کسب " قدرت " بمبارزه منفی پرداختند . آنها هیچوقت در فکریك تشکیلات اجتماعی که بتواند قشر وسیعی از توده را فرا گیرد نبوده اند و اگر روزی هم چیزی مانند حزب توده با مکتب وارداتی بوجود آمده جز اتکاء بخارجی ها و خدمت بید ریغ بآنها و تخریب و نابودی جامعه عقلی انجام ندادند و تشکیلات اجتماعی روشنفکران (اگر بتوان نام تجمع چند نفر محدود را تشکیلات اجتماعی گذاشت .) - از چند نفر آنها در دایره افکار محدود (با شعار های کلی از قبیل آزادی و استقلال و غیره و غیره که هیچ راه عقلی مبارزاتی برای دست یابی بدان نداشتند) - تجاوز ننمود . روشنفکران ما بجای همکاری و همگامی با یکدیگر همیشه بر علیه هم بمبارزه برخاسته اند و هیچوقت برای خود رسالتی قائل نبوده و به نیروی خود منکی نبوده اند . آنها همیشه در شرایط روز زندگی کرده اند و هیچوقت بفکر يك سازمان عمیق اجتماعی دراز مدت بمنظور آماده کردن محیط و جامعه برای

پذیرش آزادی و درك معجزات آن نبوده اند و هیچوقت در صد ر بالا بردن سطح دانش و فرهنگ عمومی و حتی بالا بردن سطح دانش و بینش خود بر نیامدند. آنها همواره از محیط نا اناه و نا آماده و زمین شوره زار انتظار بهره بردای داشته اند و هیچوقت بدرك رسالت خویش در جامعه آگاه نبوده اند بهمین دلیل دانسته یا ندانسته بدنبال بتی بوده اند و با بتی برای خود تراشیده اند و خود عامل مستقیم و غیر مستقیم پیدایش د یکتاتورها و بالنتیجه رنج و محرومیت های توده ها بوده اند. اکثریت تحصیلکردگان ما و حتی گروهی از همین روشنفکران کوچکترین توجهی بسرنوشت کشور و سرنوشت ملت خویش نداشته و ندارند و همواره در صد ر آند که با نزدیک شدن بهرکز قدرت فقط گلیم خویش را از آب بیرون کشند. بهمین دلیل در آخرین سالهای حیات رژیم گذشته بجای آنکه خود نقشه مشخص و مثبتی برای آینده کشور داشتند باشند بین دو قطب مغناطیسی اجرای "منوبات ملوگانه" و اجرای "منوبات خصینی" در نوسان بودند. بدیهی و طبیعی است که چنین جماعتی پراکنده و عاری از هرگونه طرح و برنامه مثبت و بینانه از ارمانهای توده ها و جدا از "ملت اکثریت" هرگز قادر با استفاده از شرایط حساس تاریخی مناسبی که برای کشور ما پیش آمد نبودند. در اثر همین بیگانگی با توده ها بود که وقتی زحمتکشان خشمگین و محروم و تحقیر شده به خیابانها سرازیر شدند همه رهانشان از تعجب باز شد و دست و پای خود را کم کردند که اینها چه کسانی و کجا بودند که مانند سیل خروشان بحرکت درآمدند. زیرا هیچکس این توده های

عظیم و فراموش شده و صاحبان اصلی سرزمین ایران را که (از ضروری ترین و ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بودند و تا آن تاریخ فقط "بهیئت حاکمه" بعنوان آلات و ابزار تبلیغاتی سواری میدادند) نمی شناخت و نه تنها بهیئت حاکمه مفرور بخواب رفته و غوطه و در فساد از قدرت عظیم و معجزه کر این "ملت اکثریت" که بدون کوچکترین سازماندهی قبلی با آن راه پیمائیهای ملیونی و دسته جمعی (با اهل خانه خود حتی فرزندان و کودکان شیرخوار) خوابانها را بزیر پای خود بلرزه در آورده بودند و ساعتها بدون کوچکترین استراحت کیلومترها طی طریق میکردند بی اطلاع بود. حتی آزاد بخواهان و روشنفکران مبارز که تا آن تاریخ مشغول بحث های سالونی و بیحاصل و جنک و جدال در پرو پیش کردن مواد قطعنامه های خود بودند از نیروی لایزال سیلی عظیم از انسانهایی که براه افتاده بودند غافل بودند. وقتی هم که از این خواب غفلت بیدار شدند و روان روان بدنبال توده ها براه افتادند مدتها دیر شده بود زیرا آنها با این ملت اکثریت بیگانه بودند و هیچ وقت نتوانسته بودند اعتماد توده ها را بخود جلب کنند و این ملت اکثریت بدون چشم داشت بکمک و حمایت این یا آن فقط باتکاء نیروی خود قد علم کرده بود. تجربیات تلخ گذشته باین ملت اکثریت آموخته بود که در تمام سالهای رنج و گرسنگی و بیخانمانی و در بدری و محرومیت و خفت و خواری و حقارت و بیسوادی و درد و مرض هیچکس بسراغ او نیامده بود. او این تنهایی و بیکسی خود را با تمام وجودش لمس کرده بود. وقتی بحلی آباد او در بیا بانهای دور افتاده برای حمایت از قانون "مالکیت" برای پاکسازی زمین های هیئت حاکمه و "خاندان جلیل" از این حشرات! فرزندانش را در زیر بولدوزر های شهرداری

له میگردند هیچکس از این روشنفکران مبارز و مدعیان حمایت از "ملت" حستی
برای همدردی و تسلیت هم که شده بسراغ او نرفت و این فقط ساکنین حلیی آباد
محلّه او و سایر حلیی آباد های دیگر بودند که با دست خالی و مشت های گره
کرده در جنت با ماء موران ویرانگرانه های آنها کشته میشدند و یا بسیاه - الها
و زندان مبادند . مگر میشود هم غمخوار ملت بود هم خرج خود را بگلی از ملت
جدا کرد ؟ در آن روزگار مصیبت بار نه روشنفکران مبارز و نه آخوندهای بقدرت
رسیده امروز بدان آنها رسیدند . آن ملت اکثریت محروم در تحمل اینگونه مصیبت
های دلخراش که حتی حق نداشتند در گوشه ای از بیابانها بیتونه گد تتهای
تنها بود . آری این نطفه های انقلاب در اطراف همین حلیی آباد ها بسته شد
و این مصیبت حاکمه گذشته بود که هیچ راهی جز قیام برای توده ها باقی نگذاشت .
مگر عکس العمل آنها چه چپاولگری و فساد و غارتگری و فحشاء و پشت کردن به ملت جز
یک انقلاب چیز دیگری میتواند باشد ؟ وقتی که فحشاء و دزدی و دروغ و تملق
و چاپلوسی مبنای ترقی در جامعه میشود - وقتی شرافت و پاکدامنی و شخصیت و
غرور انسانی بصورت گناهی نا بخشودنی در میآید وقتی با ویران کردن حلیی آبادها
ساکنین محروم آنها در سرمای سیاه زمستان در بیابانها سرگردان میکنند و ثروت
همان توده های محروم حلیی آباد ها را به مصرف ساختن "شهر فرح" در آفریقا
میرسانند . وقتی تلویزیون مرکز نمایش هنر "فحشاء" میشود . وقتی
مگر برای توده های محروم جز یک انقلاب راه دیگری باقی میماند ؟ حال آنها که
از برخورد ااران رژیم سابق بوده اند و کشور ما را بچنین روز سیاه نشانده اند

در آن میدان خالی فقط انقلاب سرکشمیت بود و یک رژیم از هم گسیخته و پوسیده که رهبرش (رهبر انقلاب شاه و مردم و فرمانده کل قوا !) در تدارک فرار بود . و با میلیارد ها ثروت در روی کمره زمین جایی برای او نبود که پناه برد . آیا از این گنج قارون که " خاندان جلیل " بر روی آن نشسته اند چه سودی نصیب او گشت ؟

اگر شاه در دوران سی و هفت سال سلطنت خویش به قانون اساسی احترام میگذاشت و برای اشاعه فحشاء و غارتگری سازمان مخوف و توخالی و طبیب میان تهی ساواک را که خود عامل اساسی سقوط رژیمش بود حاکم بر سرنوشت جامعه نمی ساخت امروز ما یکی از ملل پیشرفته و خود کفا و مستقل جهان بودیم .

خمینی در برابر جمعی از روشنفکران سرکرد آن که حتی حاضر نشدند پس از ماه ها مذاکره با هم یک قطعنامه مشترک امضاء کنند پای بمیدان گذاشت . همانها که بجای استفاده از آن موقعیت و لحظات تاریخی و وحدت کامل و شرکت در سرنوشت آینده کشور و هدایت قیام ملت ایران برای زیارت " آقا " در نوفل لوشاتو صف کشیده بودند . همان باصطلاح " صدقی " ها که بدون قید و شرط تسلیم او امر خمینی شدند و بدست بوسی او شتافتند . وقتی افرادی همه اختبارات را بیکفر و اگذار میکنند و باو طلبانه خود عملاً پایه گزاران رژیم دیکتاتوری میگردند دیگر چه حق دارند با رژیم دیکتاتوری ساخته و پرداخته خود بمخالفت برخیزند ؟ خمینی در میان قبرستانی خالی از حریف بعنوان یک مرد روحانی با سوء استفاده از احساسات

عمیق مذهبی مردم و با هدفهای شیطانی که حتی از نزدیکترین محارم خود مخفی کرده بود داخل میدان شد و آن دسته از تحصیلکردگان و روشنفکرانی که بدنبال آزادی بودند حتی زودتر از عوام بدنبال خمینی براه افتادند ! آیا این عذر و بهانه از آنهاییکه ادعا میکنند نفهمیدیم و گول خوردیم که با خمینی بیعت کردیم پذیرفته است ؟ چرا این مدعیان دانش و بینش سیاسی این مطلب پیش پا افتاده را هنوز درک نکرده بودند که قشر متحجر و مرتجع آخوند همیشه (جز عده ای محدود از روحانیون مرفقی) خدمتگزار دیکتاتوری و استعمار و جبرمخوار در بارهای استبدادی و حافظ فئودالیسم و مخالف سرسخت هر نوع تغییر و تحول اصولی در جامعه و اشاعه دهند خرافات و جهل و مانع هر نوع رشد و بلوغ فکری بوده اند . چرا آنها دوران سیاه تاریخ حکومت کلیسا در اروپا را مطالعه نکرده بودند و چرا این آقایان عقاید خمینی را در باره نوع حکومت نخوانده بودند و اگر خوانده بودند چرا بدنبال او براه افتادند ؟ و چرا از اولین حمله ارتجاع سیاه در ۱۵ خرداد ۴۲ برهبری خمینی و بمعاونت طیب میدان دار و گروه عظیمی از چاقوکشان و باج گیران که منجر بکشته شدن عده کثیری از مردم ساکنه لوح و بیگناه گردید درس عبرت نگرفتند ؟ و بزرگترین خطر ارتجاع سیاه را احساس نمودند ؟ (اکنون روز ۱۵ خرداد بصورت بزرگترین مبداء تاریخی برای کشور در آمده که هیچوقت تاریخ ظهور اسلام و یا تاریخ انقلاب مشروطیت ایران با اهمیت این روز نیست .) مگر خود ناظر و شاهد آن نبودیم که در آن تاریخ شورش

خمینی فقط بخاطر جلوگیری از آزادی زن در انتخابات (گو اینکه مرد ۱۸ هم آزادی در انتخابات نداشتند و آزادی زن فقط يك نمايش فریبنده و توخالی بود) بود
آقای خمینی برای اعتراض به تصویب نامه دولت علم که برای زنان حق رأی قائل شده بود و سوئند بقران را بسوئند بکتاب آسمانی تبدیل کرده بود در تلگرافی
بشاه نوشت " اینجانب بحکم خبر خواهی برای ملت اسلام - اعلیحضرت را متوجه
میکنم باینکه اطمینان نفرمائید بعناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خسانه
زادی میخواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده باعلیحضرت نسبت دهند
و قانون اساسی را که ضامن طیت و سلطنت است با تصویب نامه خائفانه و غلط از
اعتبار بیاندازند . " - چرا وقتی خمینی شورای انقلاب را بعنوان اولین سند بنای
دیکتاتوری از مشتی خد متکزاران و مترجمین خود با ملیت های فلسطینی و امریکائی
و سوریه ای و افغانی و غیره و غیره انتخاب نمود و حتی بکفر از نمایندگان انقلابیون
کشور را در این شورا راه نداد شما هنوز هم باشتباه خود پی نبردید ؟ چرا وقتی
خمینی در آن فرماندوم کدائی حتی به نخست وزیر منصوب خود بدلیل آنکه -
" استدعای عاجزانه " کرده بود يك کلمه " دموکراتیک " به جمهوری اسلامی اضافه
شود تو دهنی زد باز هم باشتباه خود پی نبردند ؟ چرا وقتی مجلس مؤسسان
برای به تخت سلطنت نشستن خمینی و تصویب " ولایت فقیه " تبدیل به مجلس
خبرگان شد هنوز هم این روشنفکران " زیرک " و جماعات چپ و راست و مبانه رو
و اسلامی و غیر اسلامی که بدنبال خمینی و واسبه میدویدند باشتباه خود پی نبردند !

چرا اینها که ادعا میکنند قانون اساسی "ولایت فقیهی" را قبول نداشته و ندارند بر طبق همین قانون اساسی کاندیدای گروهی و حزبی و برای ریاست جمهوری و مجلس و غیره و غیره معرفی کردند ؟ آیا اگر خمینی بآنها اجازه میداد که در آن انتخابات کاندید شوند باز هم با رژیم او مخالفت میکردند ؟ مگر این احزاب و گروههایی که امروز فریادشان از جنایات "امام زمانه" دست پرورده "خویش باآسمان رفته است خود را بسیاری از اعمال جنایت آمیز، مری و معلم رژیم جمهوری اسلامی نبودند ؟ همین ها بودند که پس از پیروزی انقلاب برای خود کمیته و پاسداران صلح مستقل بوجود آوردند و مستقیماً در تاراج سربازخانه ها و بانک ها و هجوم سلحخانه بخانه های مردم و غارت اموال و توقیف و زندانی نمودن آنها شرکت داشتند . همین ها بودند که با تشکیل محاکمات چند دقیقه ای "انقلابی" با پوشاندن چهره های خویش بنام "بازپرسان انقلابی" در اعدام و قتل و جنایت و ایجاد رعب و وحشت در کشور پیش قدم شدند و رژیم را نیز در این اعمال وحشیانه آموزش دادند . همین ها بودند که بچه های ده پانزده ساله را برای رسیدن به قدرت از دامان مادرانشان ربودند و تسلیم میرغضب های وحشی خمینی نمودند . همین ها بودند که مگر اینها که امروز ادعا میکنند که نمیدانستیم خمینی آدمکش است، فتوی او را در باره "ضرورت آدمکشی" نخوانده بودند ؟

قسمتی از سخنرانی خمینی در پاریس مورخ ۲۷ آبانماه ۱۳۵۷

" ما باکی از این نداریم که ده نفر بیست نفر صد نفر بیشتر از ده هزار نفر بیشتر از بیست هزار نفر در این جنگ ها در این هیجده ماه گذشته شد . زمان پیغمبر هم همینطور بود .

پنجمبر هم وقتی که يك حكومتی را میخواست کنار بزند خوب جنگها را کرد و در يك جنگهایی موفق شد و در این جنگها هم شکست خورد و آدم کشته شد . اشخاص بزرگ مثل عصوی پنجمبر کشته شد بعضی ها نق میزنند که ما کشته میدیم ما تکلیفمان همین است

مگر این ابر سیاه ارتجاع و استبداد بکسبه آسمان کشور ما را فرا گرفت که اینها ادعا میکنند " غافلگیر شدیم " ؟ از همه مضحك تر حرف و سخن آنهاست که این اشتباه را تا آخرین دقیقه که جزو بلند پایگان حکومت خمینی بودند ادعا کردند اما از آن لحظه که کنارشان گذاشتند (حتی یکفر از آنها استعفاندار) باشتباه خود بی بردند !!

" همه آنها که از هول حلیم در بگ جاه و مقام افتادند و باطاعت و بندگی محض خمینی گردن نهادند و از ابتدا غلام و بنده مطیع او و شورای انقلاب فرمایشی او شدند (چه آنها که در سرکارند ، چه آنها که رژیم کنارشان گذاشته است و چه احزاب و گروهها و افرادی که بامید دریافت سهمی از حکومت در جنایات رژیم خمینی شرکت کردند) در پیشگاه ملت ایران گناهکار و دستهایشان بخون رده ها هزار نفر از شهیدان بیگناه آلوده است . "

نقل از کتاب " طاعون جانسپین ، طاغوت " شهریورماه / ۱۳۶۰ پاریس

تازه زمانی که دولت موقت با حکم شخصی خمینی (نه بر مبنای اراده ملت)
بسرکار آمد هرگز ماهیت انقلاب توده ها را تشخیص نداد و هیچوقت نمایندگان
و آرمانها و احتیاجات مادی و معنوی آنها را درک نکرد . حکومت موقت بجای آنکه
بصورت يك حکومت مردمی در آید بصورت يك حکومت خانوارگی در آمد و همه پست
نمای دولتی را بین خانواده و دوستان و خانواده دوستان خود تقسیم کرد و -
وزرائی را انتخاب نمود که بعضی از آنها در رژیم شاه از راه مقاطعه کاری و بند و
بست با " خاندان جلیل " به مبلغ ۱۵۰ ثروت رسیده بودند . آیا این مسخره
نیست که چنین عناصری رهبری يك ملت انقلابی را در دست گیرند ؟ پیدا است
که چنین دولتی شکست خواهد خورد . دولت موقت بدون کوچکترین برنامه و نقشه
بصورت خد متگزار و فرمانبردار خمینی در آمد و هیچوقت و در هیچ مورد ملت را در
سرنوشت خویش در حالت نداد بلکه بالعکس سرکوبی گروهی از مبارزترین و شرافت
مندترین عناصر انقلابی پرداخت و از ملتی که خود بدون حمایت این و آن انقلاب
کرده بود " صبر انقلابی " میخواست و از ملت طلبکار هم شده بود و بعنوان
اینکه بعضی از اعضای حکومت در " زندان " رژیم گذشته بودند حال باید مردم
انقلابی بآنها سواری هم بدهند . هیئت حاکمه طلبکار غافل از آن بود که اگر آنها
چند صباحی در زندان رژیم آنها با عزت و احترام بودند و يك عمر باج آنها بسا
مقاطعہ کاری و کارخانه داری و مشاورت و مقامات حکومتی از رژیم گرفته بودند اکثریت
مردم محروم کشور در تمام عمر خود در زندان گرسنگی و حقارت و فقر و بیسواد ی
و خفت و خواری و حقارت و در بدری و بی خانمانی بسر بردند . این زندانی شدن

در رژیم شاه چه سود آور بوده است تا بدان حد که اگر بی پرستیپ ترین افراد
بعلل غیر سیاسی و بعضی ها بدلیل سوء استفاده در زندان آن رژیم بودند بصورت
با تقوی ترین و مبارزترین و متخصصترین فرد در تمام علوم و فنون از زندان خارج
شدند و در محیط زندان علامه ده راز آب درآمدند ! و این زندان بصورت
بزرگترین دکانها برای طلبکار شدن از ملت درآمد . می بینید که ملاک عمل دانشرو
تقوی و تصرف مقامات عالی زندانی بودن در آن رژیم است . بهمین دلیلست که
گروهی زندان ندیده برای ارائه " سرمایه " بمنظور شرکت در حکومت برای خود
قصه شگجه شدن در زندان جعل میکنند و وقتی آخوندهائی مانند منتظری : از
انواع شگجه های وحشتناک و بلاهائی که پسرشان در زندان آمده است آنها
میسرایند . انسان بحیرت میافتد که چطور شخص شگجه دیده ای با چنین کردنی
کلفت و سلامت کامل باقی مانده است ! لعنت بعمال نادان ساواک که برای
خوش خدمتی و نشان دادن قدرت خود و سود جوئی های بیشتر با زندانی کردن
هرکس و ناکس برای کشور اینهمه " رجال طلبکار " خلق کرد . حتی گروهی از
قاچاقچیان مواد مخدر و دزدان سابقه دار و اشرار و چاقوکشان که در اواخر
روزهای پیروزی انقلاب از زندانها فرار کردند بدین دلیل که زندانی رژیم شاه
بودند از سر دسته های کینه ها و پاسداران " امام " شدند و بصورت دزدان
" قانونی " بحمله مسلحانه بخانه های مردم بی پناه و غارت اموال و توقیف آنها
پرداختند مضحك ترین نمایش کمیدی را آقای
رجائی در سازمان ملل بهسازی کرد . او با نشان دادن جای

سوختگی پای خویش که در کودکی در منقذ آتش کرسی سوخته بود به نوان علائم شگجه در زندان ساواک همان نقشی را بازی کرد که گدایان شاید برای جلب حس ترحم عابریں و دریافت وجه کلان زخم مصنوعی در بدن خویش میازند . . .

شعارهای خمینی و شعارهای روشنفکران

خمینی درست همان شعارهایی را برای توده ها مطرح میساخت که متعلق بخود آنها بود و از درونشان برخاسته بود . اورنج و آلام زانگه نشینان را بمیان کشید . او سخن از آلام و محرومیت ها و تحقیر توده را بمیان کشید . همان مصائبی که آنها سالهای سال با جسم و جانشان تا اعماق استخوانهایشان لمس کرده بودند . اینها شعار توده ها بود و اینها برای توده ها جاذب بود . او مسئله مستکبر و مستضعف را مطرح کرد . همان مسئله ای که با چهره وحشتناک و کربش در جامعه وجود داشت و توده ها سالهای متمادی ظلم و ستم و غارتگری مستکبران را با تمام وجودشان لمس کرده بودند . خمینی بزبان ساده توده ها صحبت میکرد در حالیکه روشنفکران بر سر جایجا کردن يك كلمه و يا يك لغت - ساعتها بحث میکردند . خمینی نتیجه مبکرفت که همه این بدبختی ها زیر سرشاه است بنابراین اوست که باید برود . خمینی خود عمری بر روی يك گلیم و پتو روی زمین می نشست و این یکی از بزرگترین امتیازات او برای جلب توده ها بود . خمینی پایه تبلیغات خویش را بر روی مذهب بنا نهاد . همان عقیده و ایمانی که هزار و چهارصد سال در کشور ما در ربین توده ها ریشه دوانده است .

همان پایگاهی که حزب کمونیست و هیئت حاکمه شوروی پس از سالها مبارزه نتوانست آنرا خراب کند و بالاخره ناچار به تسلیم شد. همان پایگاهی که ملت لهستان تمام مبارزات خود را در پناه آن متمرکز کرده است. بنابراین خمینی از زبان توده‌ها و از درون قلبهای شکسته آنها سخن گفت. او بروانشناسی توده‌ها بخوبی آگاه بود و درست انکشت بر روی خواسته‌های آنها گذاشت. خمینی هیچوقت مسئله آزادی را جدی نگرفت و اگر در سخنان خود آزادی اشاره میکرد بیشتر برای فریب روشنفکران بود و میخواست سر آنها را گرم کند تا خرس از پل بگذرد که عینا همینطور هم شد. بموازات شعارهای خمینی بود که روشنفکران فقط شعار آزادی و استقلال میدادند بدون آنکه لافل شعار توده‌ها را با آن در آمیزند. جناح چپ نیز با آن مکاتب بیگانه وارداتی خویش با کلماتی مانند "خورده بورژوازی" و "بورژوازی کمپرادور" و آنها در بین ملتی که ۷۰٪ در صددش بیسواد است و در میرفت و سرگرم بحث‌های "ایدئولوژیکی" و یقه‌درانی بسود عجب آنستکه هیچ گروه و دسته و حزب و صنفی هنوز هم از خوابهای غفلت گذشته بیدار نشده اند و هنوز هم گروهی "ابله" بذهاب و پایه‌های ایمانی مردم میتازند. هنوز هم سخنرانی‌ها و حرف و سخن‌های خمینی را مسخره میکنند. اینها غافل از آنند که این سخن رانیها برای جلب روشنفکران و تحصیلکردگان نیست بلکه برای فریب و تسخیر اراده زحمتکشان و توده‌هائی

است که اکثریت قریب با توافق ملت ایرانند و نشان داده اند که قادرند رژیم را براندازند. خمینی برای توده ها سخن میگوید نه برای روشنفکرانی که کوچکترین ارزشی برایشان قائل نیست.

نعل کندیده

آنها که رسالت را ایت جامعه را بعهده داشتند با مانند تحصیلکردگان خود فروش رژیم گذشته بصورت دزدان با چراغ کالای کزیده خود را بردند و برای تصاحب این کالا جامعه را در فساد و فحشاء و اختناق و بدبختی و حایلوسی غوطه ور ساختند و راه را برای رژیم خمینی هموار کردند. (حتی گروهی از روزنامه نگارانی که سالهای سال کشک رژیم شاه را مسائبند بسوی " امام عصر " ستافتند و تعال مبارک او را با ملونها تیراژ منتشر ساختند.) آن تحصیلکردگان و روشنفکران تشنه جاه و مقام بدنبال خمینی براه افتادند و چشم بسته با تمام وسائل و قوای ممکنه به تقویت پیامبر ارتجاع پرداختند و راه عبور امام را آب و جاروب کردند تا او از آسمان پاریس بزمین ایران نزول اجلال فرماید و " آزادی " را از زیر عباى خود در آورد و بعبای ایران هدیه کند. آنها که با استبداد شاه مبارزه میکردند خود این بار عامل اصل امام سازی و امام پروری و مخترع " ولایت فقیه " شدند همانهاییکه اکنون همه گناهان را بگردن خمینی میندازند. این آقایان پس از آنکه " ولایت فقیه " را به تخت سلطنت نشانده و بنای این حکومت ارتجاع سیاه را به پایان رسانده خمینی این چوب بست های مزاحم را کند و بدور ریخت. در چنین موقعیتی آنها ملت را در آتشی که خود همزم بیار آن بودند رها کردند و بخاطر

آزادی از دست رفته! یا بخارج فرار کردند و یا در کج عزلت نشستند و بآه و ناله و نفرین پرداختند. اکنون عده ای از همین آزاد بخواهان رو آتشف در خارج کشور چنان سرشان باخور زندگی بند است که نه ایران میشناسند و نه ایرانی. اما رگز از بحث های سالونی "آزاد بخواهانه" آنها بخاطر تفنن و سرگرمی دست بردار نیستند. با اینحال آیا این تنها گناه شاه و یا خمینی و با استعمار است که بچنین سرنوشتی شوم گرفتار شده ایم و یا بگردن آنهاست که بدون آینده نگری و بدون کوچکترین طرح و برنامه برای آنکه از غافله عقب نمانند بدنبال خمینی رویدند و مهمترین لحظات تاریخی و سرنوشت ساز را به در دادند. اگر این جماعت معتقدند که همه بدبختی ها زیر سر استعمار است پس چرا در روی کار آمدن خمینی با استعمار همکاری کردند؟ و با رسانه های گروهی آنها همصدا شدند. مگر ممکن است استعمار هم عامل بدبختی و هم نجات دهنده ملت باشد؟ چرا گروهی از آنها اکنون هم برای مبارزه با خمینی به نیروی وحدت خود تکیه نمیکنند و دست بدامان همان استعمار شده اند؟

گروه سوم که هنوز از کرامات امام ما بوس نشده اند در خدمت رژیم آخرین نفسهای خود را میکشند و گاه گاهی هم نق میزنند و هنوز هم در رژیم و "ولایت فقیه بدنبال آزاد بیند و گروه چهارم طوق بندگی و غلامی بی چون و چرا "خط امام" و "ولایت فقیه" را بگردن نهادند.

آندسته از چپ ها و چپ نماها که خود را مکتبی تر و اصولی تر و عاقل تر

میدانند و امروز میخواهند خون خمینی را در شیشه کنند برای به تخت نشستن خمینی چه جان فشانی ها که نکردند؟ خوشبختانه آنقدر سند و مدرک و روزنامه و اعلامیه در این باره موجود است که هیچ جای حاشا برای آنها باقی نمیگذارد. از جمله حزب توده از امت حزب الله مکتبی تر در آمد. همان حزبی که در هر ویرانگری و جنایتی اثر انگشتان آشکارا دیده میشود.

بنا بر این آنها که شعار مرگ بر شاه و مرگ بر خمینی و مرگ بر استعمار میدهند اگر اندکی انصاف داشته باشند باید این شعارها را بر علیه خودشان منتشر کنند. زیرا ان جماعتی که باید چون نمک جامعه را از گندیدن برهاند خود گندیدند و جامعه را نیز بگند کشیدند. (هر چه بگردد نمکش میزنند - وای بوقتی کسه بگردد نمک) - این خمینی نبود که بر علیه تحصیلکردگان کشور برخاست بلکه این توده ها بودند که بر علیه آنها تکیه برای خود دانسته پانداخته وطن و ملتی جداگانه بقیمت پایمال شدن منافع توده ها ساخته بودند قیام کردند.

هشتاد سال بدنبال سرآب

چرا پس از قریب هشتاد سال تلاش و مبارزه اکنون نه به ترکستان بلکه

بگورستان رسیده ایم

راه آینده ملت ایران و همه شیفتگان حاکمیت اراده ملت

مبارزه با اصل مرض است نه با عوارض مرض

پس از قریب هشتاد سال که از عمر انقلاب مشروطیت ایران میگذرد، پس از هشتاد